

شاکله نظریه محوری اسلام در خصوص شخصیت

مرتضی سمنون *

چکیده

واژه «شاکله» تنها در آیه ۸۴ سوره اسراء «کل يعمل علی شاکلته» بیان گردیده و مفاد آن این است که هر کس (یا هر موجودی) بر طبق شاکله‌اش عمل می‌کند. از این رو موضوع شاکله در انسان بحثی در حوزه انسان‌شناسی اسلامی تلقی می‌گردد که لازم است منظور از شاکله و پیامدهای تفاسیر مختلف از آن را مورد توجه قرار دهیم. معانی مختلفی برای شاکله بیان گردیده از جمله "طبیعت، باطن، خلق و خوی، روش و شیوه رفتار، مذهب، عادات، نیت و آنچه انسان به درستی‌اش باور دارد" در تمام این معانی به نوعی معنای وابستگی انسان و تحت تأثیر بودن انسان از آن و مقید بودن انسان بدان نهفته است. در دیدگاه اشاعره و جبریون این آیه دلیلی بر جبر بوده زیرا شاکله عبارت است از همان طبیعت و سرشت اولیه‌ای که خداوند برای انسان آفریده است و بر اساس آیه هر کس بر اساس همین طبیعت اولیه رفتار می‌کند. اما مخالفان با دیدگاه اشاعره و جبری معتقدند در تمام معانی که برای شاکله در بالا بیان گردید به نوعی معنای وابستگی انسان بدان نهفته است و شاکله امری است که انسان در ارتباط مستقیم با آن و تحت تأثیر آن عمل می‌کند و از آن آزاد و رها نیست و از این جهت تفاوتی ندارد که شاکله را طبیعت اولیه انسان دانسته و در این رابطه دیدگاه جبری داشته باشیم یا اینکه شاکله را محصول اخلاق و رفتار و عادات انسان دانسته و در این رابطه دیدگاه غیر جبری داشته باشیم. در دیدگاه دوم (معتقدین به اختیار انسان) شاکله در ارتباط با شخصیت و هویت انسان بوده و یکی از عمیقترین آموزه‌های قرآنی در ارتباط با انسان و شخصیت او و مؤلفه‌های تشکیل دهنده

شخصیت و اساس تعلیم و تربیت اسلامی می باشد و به همین دلیل این بحث گستره‌ای بیشتر و عمیقتر از بحث جبر و اختیار و سرنوشت دارد. بر این اساس «عمل» در شاکله تأثیرگذار یوده و انسان در رهن و گرو عمل خود بوده و هویت انسان وابسته به میزان سعی اوست و اعمال انسان به صورت هویتی تجسم پیدا می کند. از سوی دیگر «نیت» و انگیزه‌هایی که فرد برای عمل خود دارد به طور مستقیم بر شخصیت و هویت او تأثیر گذاشته و اساساً هویت فرد و ماهیت عمل انسان وابسته به نیتی است که دارد. «تعقل» و کاربرد عقل و تفکر در زندگی نیز شاکله انسان را تحت تأثیر قرار داده و برای او هویتی عقلانی می سازد. «ایمان» به غیب نیز سبب ایجاد شاکله برای او می شود، هویت و شاکله مؤمن به واسطه ایمان تغییر اساسی پیدا می کند و در مقابل کفر نیز شاکله را تحت تأثیر قرار داده و آن را تغییر می دهد.

کلیدواژه‌ها: شاکله، شخصیت، هویت، عمل، نیت، جبر، اختیار

مقدمه

شناخت انسان همواره یکی از دغدغه‌های متفکران و حکما بوده و در اسلام نیز مفیدترین و پر منفعت‌ترین معارف معرفی شده است تا جایی که در روایتی مشهور معرفت خداوند نیز منوط به معرفت انسان گردیده است. به همین دلیل آیات فراوانی به معرفی انسان پرداخته و یکی از واژه‌های محوری قرآن در ارتباط با شخصیت و هویت انسان واژه شاکله است که یک بار هم بیشتر در قرآن کریم نیامده است. بحث سرنوشت و اینکه آیا انسان در تعیین سرنوشت خود دخالتی دارد یا سرنوشت او مکتوب و محتوم بوده از مباحث اساسی انسان‌شناسی و در ارتباط با بحث جبر و اختیار است. بحث جبر و اختیار و سرنوشت انسان در تاریخ اندیشه و نیز در ادیان پیشینه طولانی دارد و در تاریخ اسلام نیز از قدیمی‌ترین مسائل کلامی بوده که بر اساس آن دو فرقه مجبره و قدریه تأسیس شده است. طرفداران و منکران سرنوشت محتوم انسان برای اثبات دیدگاه خود علاوه بر استناد به آیات و روایات به دلایل عقلی برای اثبات نظر خود و رد نظرات مخالفان روی آورده و هریک محظورات دیدگاه‌های مخالف را برشمرده که در کتب کلامی مبسوط بیان شده است.

یکی از آیاتی که مورد استناد منکران اختیار انسان در تعیین سرنوشت خویش قرار گرفته آیه ۸۴ سوره اسراء بوده که بر اساس فهم ابتدایی از آیه، عمل هر انسانی متناسب است با شاکله‌ای که برای او ایجاد شده است. ایشان شاکله را همان طبیعت خدادادی انسان دانسته که امکان تغییر آن وجود نداشته و از این رو هرکاری که از انسان سرزند مطابق این طبیعت و موافق این ماهیت است. در نتیجه انسان در تعیین سرنوشت خود و تغییر آنچه در ماهیت و طبیعت اولیه او قرار داده شده است اختیاری نداشته و مجبور است طبق آن حرکت کند، اما دیدگاه حکما و مفسرانی که اختیار انسان را پذیرفته و منکر سرنوشت مکتوب انسان بوده با دیدگاه نخست منافات داشته و معتقدند با توجه به سایر آیات و نیز تحلیل معنایی آیه فوق، شاکله انسان همان شخصیت و خلق و خویی است که در طی عمر شخص با رفتار اختیاری خود فرد ساخته شده طوری که برای او طبیعتی ساخته که رفتارهایش بر اساس این طبیعت خود ساخته شکل می‌گیرد. بنابراین انسان دارای دو طبیعت و ماهیت است، یکی در ابتدای آفرینش و به دنیا آمدن که از آن به طبیعت اولیه تعبیر می‌شود و دیگری در طول زندگی حاصل می‌شود که از آن به طبیعت ثانویه یاد می‌کنیم. طبیعت اولیه انسان قهری بوده و اختیار در آن نقشی نداشته ولی طبیعت ثانویه انسان محصول اعمال و رفتار اختیاری است.

بر اساس دیدگاه دوم «شاکله» عنصر اساسی در انسان‌شناسی اسلامی تلقی شده که مبنا و اساسی برای مباحث مربوط به اخلاق، تعلیم و تربیت و جبر و اختیار به‌شمار می‌رود. به نظر می‌رسد در اندیشه اسلامی نظریه محوری در مباحث مربوط به شخصیت انسان و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده شخصیت و عوامل تأثیرگذار بر آن بحث شاکله بوده و در صورت تحلیل دقیق شاکله بتوان به دیدگاهی جامع در این خصوص دست یافت.

معنای لغوی و اصطلاحی شاکله

شاکله در زبان عربی از ریشه و مصدر "شکل" گرفته شده و به معنای چیزی را با علامتی مشخص و مقید کردن است. مثلاً وقتی گفته می‌شود "شکلت الكتاب" یعنی آن را با نشان‌ها و حرکات اعراب مشخص نمودم. بستن پای چارپایان یا زمام بستن آنها نیز "شکلت الدابة" گفته می‌شود، به زمام یا طنابی که پای حیوان را بسته‌اند نیز شکال

(عقال) گفته می‌شود، زیرا حیوان را قید زده و رهاپش نکرده است. شکل به معنای مثل و شبیه نیز آمده است یعنی وقتی چیزی با دیگری در ماهیت یا اوصافش شبیه بود از کلمه شکل استفاده می‌شود (ابن منظور، ج ۷، ص ۱۷۶). غالباً شکل به معنای مثل به کار رفته و وقتی گفته می‌شود فلان امر مشکل یا مشتبه است نیز از همین معنا مشتق شده، زیرا وقتی چیزی شبیه و شکل داشته باشد، آنگاه تشخیصش دشوار می‌شود (ابن فارس، ج ۳، ص ۲۰۴). برخی معتقدند که اگر شباهت دو چیز در هیئت و صورت باشد، از واژه مشاکله، و اگر اشتراک در جنسیت باشد، از واژه ندّ و اگر مشابهت در کیفیت باشد، از واژه شباهت استفاده می‌شود (راغب، ص ۲۷۳). برخی نیز تفاوت شکل و مثل را در این می‌بینند که اگر دو چیز در بیشتر صفات با دیگری شبیه باشد، طوری که تشخیص یکی از دیگری دشوار باشد، از واژه شکل استفاده می‌شود؛ اما واژه مثل هنگامی به کار می‌رود که دو چیز در ذاتشان با هم شبیه باشند (العسکری، ص ۳۰۴). به هر صورت شاکله از این ریشه گرفته شده و در آن مفهوم مقید کردن، محدود ساختن و مشخص کردن، شباهت داشتن با امری دیگر به صورتی که آن چیز را محدود کرده و نمی‌گذارد آزاد باشد نهفته است.

این واژه یکبار در قرآن کریم به کار رفته و براساس تفسیرها و دیدگاه‌های مختلف معنا شده است. راغب "شاکله" را به معنای سَجِيه (سرشت و طبیعت انسان) که انسان را مقید ساخته، دانسته و علامه طباطبایی براساس تعریف راغب، شاکله را بدین مناسبت که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضا و طبق آن رفتار کند سَجِيه معنا کرده و می‌گوید:

شاکله همان سجیه بوده و نامگذاری به شاکله به این دلیل است که انسان را وادار می‌سازد تا به مقتضا و متناسب با آن رفتار کند^۱ (طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۹۰).

ابن منظور شاکله را به معنای طریقه (روش و شیوه) و مذهب دانسته و همواره از اخفش نقل کرده که شاکله به معنای خلیقه (خلق و خوی) و جهت و سمت گیری فرد است (ابن منظور، ج ۷، ص ۱۷۶). برخی ابتدا شاکله را به همین معنای طریق و مذهب دانسته و در توضیح آن گفته‌اند که انسان طبق جوهر نفس خود عمل می‌کند و از طریق و مذهب با جوهر نفس تعبیر کرده است (درویش، ج ۵، ص ۴۹۴). برخی نیز شاکله را همان طبیعت درونی و باطنی فرد می‌دانند که در ظاهر، تشکل و حالت خاصی در ظاهر

فرد ایجاد می‌کند و رفتارهای ظاهری فرد در واقع ترشح و تراوش صفات و طبیعت باطنی انسان است (مصطفوی، ج ۶، ص ۱۰۹). نیز شاکله را به معنای طبیعتی که خلقت انسان براساس آن صورت گرفته است و تمام اعمال و افعال انسان طبق آن انجام گرفته و هیچ تخلفی از آن نمی‌گردد دانسته است (عبدالقادر، ج ۲، ص ۵۵۷). مجاهد در ذیل آیه فوق، شاکله را به معنای طبیعت و عاداتی که فرد به آنها انس پیدا کرده تفسیر کرده است (حصاص، ج ۵، ص ۳۴). طبرسی نیز سه معنا برای شاکله بیان کرده است؛ اول به معنای طبیعت و نوع خلقتی که خداوند انسان را به آن صورت آفریده است؛ دوم طریقه و روش‌ها و شیوه‌های رفتاری که بدان عادت کرده است؛ سوم به معنای همان چیزی که نزد فرد روشن بوده و به نظرش نزدیک به حق و درستی است (طبرسی، ج ۶، ص ۶۷۴) و در برخی روایات، شاکله به معنای نیت دانسته شده است (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۸۲ و بحرانی، ج ۳، ص ۵۸۲). البته در برخی از تفسیرها، شاکله مطابق معنای لغوی شکل یعنی واضح بودن و روشن بودن معنا شده است و گفته شده که هر انسانی بر اساس آنچه نزدش واضح و نزدیک‌تر به درستی است عمل می‌کند (نحاس، ج ۲، ص ۲۸۳)؛ بنابراین در تمام این معانی که برای شاکله بیان شد یعنی "طبیعت، باطن، خلق و خوی، روش و شیوه رفتار، مذهب، عادات، نیت و آنچه انسان به درستی‌اش باور دارد" به نوعی معنای وابستگی انسان و تحت تأثیر بودن انسان از آن و مقید بودن انسان بدان نهفته است و شاکله امری است که انسان در ارتباط مستقیم با آن و تحت تأثیر آن عمل می‌کند و از آن آزاد و رها نیست و از این جهت که انسان تحت تأثیر شاکله رفتار می‌کند تفاوتی نمی‌کند که شاکله را طبیعت اولیه انسان که خداوند در او سرشته است دانسته و در این خصوص دیدگاه جبری داشته باشیم یا اینکه شاکله را محصول اخلاق و رفتار و عادات انسان بدانیم و دیدگاه غیرجبری داشته باشیم.

دو دیدگاه مطرح در باره شاکله

۱. دیدگاه جبری اشاعره

در این دیدگاه همه موجودات دارای طبیعتی هستند که بر اساس آن عمل می‌کنند و هیچ موجودی نمی‌تواند از طبیعت خود سرپیچی کند. انسان نیز از این حکم مستثنی نبوده و از این رو شاکله به معنای طبیعت انسان معنا شده و معتقدند این آیه صریحاً

اعمال انسان را برانگیخته از طبیعت و باطن او دانسته، طبیعتی که مخلوق خداوند بوده و انسان هیچ نقشی در آن نداشته است. در این دیدگاه معنای شاکله در آیه با استناد به روایت "اعملوا فکل میسرلما خلق له" (بخاری، ج ۸، ص ۱۵۴) "عمل کنید زیرا هر کسی برای آنچه خلق شده است مجبور است" چنین تفسیر شده که «میسرای مهیا، ای إن الله قدر لكل أحد سعادته أو شقاوته، فسهل على السعيد أعمال السعداء و هياه لذلك و مثله فی الشقی» «میسر یعنی آماده کردن و معنای روایت این است که خداوند برای هر کسی سعادت یا شقاوتش را مقدر ساخته و از این رو برای فرد سعادت مند اعمال نیکبختی را آسان ساخته و او را برای انجام چنین اعمالی آماده ساخته و همین طور در فرد شقی اعمال شور بختی را مقدر ساخته و او را برای اعمال بد آماده ساخته است» (طریحی، ج ۳، ص ۵۲۲). دیگری در تفسیر این روایت گفته است اگر کسی برای شر خلق شده باشد هر کاری به قصد انجام خیر کند باز هم به شر منتهی می شود، زیرا عمل خوب چنین فردی هر قدر هم تلاش کند که برای خدا باشد باز هم اخلاص در آن تحقق نیافته و عملش به شر ختم می شود و بالعکس کسی که برای خیر خلق شده باشد هر کار شری هم که انجام دهد باز ختم به خیر شده، زیرا عمل شرش مورد رضایتش نبوده و پشیمانی و توبه را در پی دارد. بنابراین انسان مناسب با جوهر وجودی اش (شاکله اش) عمل می کند، اگر این جوهر و طبیعت شریف باشد، اعمال زیبا و شریفی از او سر می زند و اگر خبیث و نجس باشد اعمال پست و اخلاق فاسد از او صادر می شود (عبدالقادر، ج ۲، ص ۵۵۷).

عبدالقادر روایتی از بخاری و مسلم از پیامبر اکرم (ص) برای تأیید آنچه در باره شاکله بیان کرده نقل کرده که حضرت می فرماید: «برخی از شما اعمال نیک متناسب با بهشت انجام می دهد به طوری که در نگاه دیگران فاصله ای بین او و بهشت جز اندکی باقی نمانده است، اما در این هنگام سرنوشت مکتوب او پیشی گرفته و به انجام عمل اهل جهنم کشیده شده و داخل جهنم می گردد و برخی از شما بالعکس رفتار متناسب با اهل جهنم بوده به طوری که مردم گمان می کنند بین او و جهنم فاصله ای نمانده که در این هنگام سرنوشت مکتوب پیشی گرفته و او به انجام کارهای بهشتی مبادرت می ورزد و داخل بهشت می شود»^۲ (اصول السنه، ص ۴۴) و فهم او از این روایت این است که اگر فردی عملش خیر باشد و همه فکر کنند او با بهشت فاصله ای ندارد، ولی طبیعت او

که خداوند آن را خلق کرده شر باشد، عمل او عمل دوزخیان به حساب می‌آید و وارد دوزخ می‌شود و برعکس اگر عمل فردی شر باشد و همه فکر می‌کنند با جهنم فاصله‌ای ندارد ولی چون طبیعت او خیر آفریده شده است، عمل او عمل اهل بهشت به حساب می‌آید و وارد بهشت می‌شود (همان، ج ۲، ص ۵۶۰). فخر رازی نیز این آیه را دلیلی بر اختلاف نفوس در مرحله ذات و ماهیتشان دانسته و می‌گوید که ماهیت برخی نفوس پاکیزه و برخی دیگر دارای کدورت است و به همین دلیل آیه قبل، قرآن را برای برخی نفوس شفا و برای برخی دیگر خسارت معرفی کرده است (به نقل از طباطبایی، ج ۱۳، ص ۲۶۸). روایت مشهور "السعيد من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه" نیز بر همین معنا حمل شده که فردی که شاکله‌اش خوب باشد سعادت‌مند خواهد بود و اگر شاکله‌اش از ابتدا با شقاوت آمیخته باشد بدبخت خواهد شد.

در این منظر شاکله به یکی از معانی مصطلح خود یعنی طبیعت شیء به کار رفته و از آنجا که طبیعت نیز به مفهوم ذات و ماهیت که تخلف و سرپیچی از آن ممکن نیست دانسته شده، شاکله عبارت از طبیعت و ماهیت انسان است که سرپیچی از آن مقدور انسان نیست و مطابق آن عمل می‌کند و آیه شریفه نیز می‌خواهد همین موضوع را بیان کند که انسان بر اساس شاکله‌اش یعنی طبیعت خدادادیش عمل می‌کند. بنابراین منظر، آیه فوق یکی از دلایل مجبره و نیز اشاعره بر نفی اختیار و قدرت انسان و اثبات جبر یا کسب تلقی می‌شود و استناد به روایات نیز بر همین اساس صورت می‌پذیرد.

۲. دیدگاه اختیاری و غیر جبری

دیدگاهی که گرایش اشعری یا مسلک جبر ندارد، با توجه به معانی ارائه شده برای شاکله، معتقد است انسان دارای دو طبیعت اولیه و ثانویه است. طبیعت اولیه همان طبیعتی است که انسان از ابتدای تولد با خود همراه دارد؛ ویژگی‌های فیزیکی که محصول توارث بین نسلی بوده، جغرافیا و زمانی که در آن متولد شده، همگی عواملی هستند که طبیعتی برای انسان ایجاد می‌کند که فرد دارنده این ویژگی‌ها اختیاری در اکتساب این موارد ندارد و به عنوان طبیعت اولیه تلقی می‌شود. گرچه برخی از این ویژگی‌های موروثی مقدور دیگران و مورد اختیار آنها بوده است، یعنی والدین او در

انتخاب محل زندگی یا تقدم و تاخر تولد او مختار بوده‌اند. طبیعت ثانویه طبیعتی است که در اثر عادت یا پذیرش روش و شیوه‌ای برای زندگی و بر اساس نوع انگیزه‌ها و قصدی که برای انجام کاری دارند، شکل می‌گیرد این طبیعت محصول رفتار ارادی و با اختیار انسان است و انسان خود را در پذیرش یا عدم پذیرش این عادات و روش‌های زندگی و خصلت‌ها آزاد و مختار حس می‌کند. انسان با عادات خود انس پیدا می‌کند و این عادات تبدیل به ملکات نفسانی می‌شود و به تبع، حاصل جمع این ملکات نفسانی، شاکله است که انسان به آن وابسته شده و هر عملی که می‌کند وابسته به این طبیعت و صورتی است که شکل گرفته و اصلاً از قید این طبیعت رها نیست. برخلاف دیدگاه قبل که شاکله را همان طبیعتی می‌دانست که خداوند از ابتدا برای انسان قرار داده و رفتار و عمل انسان نیز وابسته به این طبیعت خدادادی است، این دیدگاه معتقد است که شاکله عبارت از طبیعتی است که بر اساس عوامل اختیاری مختلف از جمله خلق و خوی انسان و شیوه‌های زندگی و روش‌هایی که در زندگی برمی‌گزیند شکل می‌گیرد و به عبارت دیگر شاکله به منزله طبیعت ثانویه‌ای است که برای انسان پیدا می‌شود نه به منزله طبیعت اولیه که گریزی از آن نباشد. بر همین اساس، علامه طباطبایی آیه "کل يعمل علی شاکلته" را متعرض حال آدمی پس از پیدا شدن شاکله و شخصیت خلقیه دانسته و قصد بیان این را دارد که بین عمل و این شخصیت شکل گرفته، ارتباط وثیقی وجود دارد. وی معتقد است که آیه متعرض این موضوع نیست که شاکله چطور شکل می‌گیرد و اینکه آیا امری ذاتی است طوری که انسان در تشکیل آن هیچ نقشی ندارد یا از امور اکتسابی است و انسان در تعیین آن نقش دارد (طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۹۴). وی معتقد است عمل انسان با اخلاق وی تناسب دارد و شاکله نسبت به عمل مانند روح جاری در بدن است و از کوزه همان برون تراود که در اوست. ایشان ارتباط بین ملکات نفسانی و اعمال انسان را از مسلمات علمی و تجربی دانسته هم‌چنان که بین صفات درونی و نوع ترکیب بنیه بدنی این ارتباط اثبات شده است. کارهای فردی که دارای ملکه شجاعت است با فرد ترسو یکسان نیست، همان‌طور که برخی مزاج‌ها خیلی زود عصبانی و حس انتقام در آنها شعله ور می‌شود یا غریزه شهوانی برخی سریع فوران می‌کند. بنابراین بنیه بدنی، صفات اخلاقی و محیط اجتماعی که سازنده شاکله انسان هستند همگی در اعمال انسان اثر دارد و انسان بر اساس شاکله خود عمل می‌کند (همان،

ص ۱۹۰). البته به نظرایشان ارتباط بین شخصیت و عمل در حد اقتضاء بوده نه در حد علت تامه تا سبب شود که فرد را به انجام عملی مجبور سازد.

بنابراین در بحث شاکله دو موضوع را باید تفکیک کرد: نخست اینکه آیا شاکله امری ذاتی و خلقتی است که انسان هیچ نقشی در شکل گیری آن ندارد و برای هر انسانی به شکلی از سوی خداوند مکتوب شده و تخلف ناپذیر است یا اینکه انسان و عادات و انس و قصد و نیت و انگیزه‌های او در شکل گیری شاکله نقشی اساسی دارد و اصل اختیار نیز در همین صورت، محقق می‌شود و هر انسانی با اعمال اختیاری خود برای خود شاکله‌ای ترسیم و محقق می‌کند. بحث دوم فارغ از اینکه شاکله را طبیعت ذاتی و اولیة خدادادی بدانیم که سرپیچی از آن مقدر نیست یا آن را طبیعت ثانوی انسان بدانیم که در اثر اعمال اختیاری حاصل می‌شود، این است که رفتار و اعمال انسان بر اساس شاکله او انجام می‌شود و سطح اختیار او در این مرحله منتفی یا بسیار کاهش می‌یابد. علامه به درستی آیه فوق را در مقام بیان نسبت بین شاکله و عمل انسان می‌داند و آن را در مقام بیان اینکه شاکله امری ذاتی و ماهوی است یا امر اکتسابی ندانسته از این رو سخن فخررازی مبنی بر اینکه آیه دلالت بر این دارد که شاکله امری ذاتی و تخلف ناپذیر است را با این پاسخ که اصلاً آیه در مقام بیان این مطلب نیست مردود دانسته است. آیه شریفه می‌خواهد بیان کند که هر کس دارای شاکله‌ای است و اعمالش با آن شاکله مطابقت دارد، ولی در مقام بیان این مطلب که این شاکله ذاتی هر انسانی است به صورتی که در آن هیچ نقشی نداشته و از سوی خداوند خلق شده است یا اینکه شاکله انسان به دست خود او و شرایط بیرونی تحقق پیدا کرده نبوده و نمی‌توان در این جهت از آیه فوق استنباطی نمود.

علامه آیاتی که دلالت بر این دارد که برای همه انسان‌ها حجت آورده شده و هر کس که به رستگاری، یا به شقاوت و بدبختی برسد از روی آگاهی و حجت بوده است مانند آیه "لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ" «تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند» (انفال/۴۲) که دلالت دارد بر اینکه سعادت و شقاوت ضروری ذات افراد نیست زیرا در این صورت اتمام حجت و آوردن بینه لغو خواهد بود و معنا ندارد برای کسی که ذاتش شقی است، حجت آورده شود. نیز فطرت انسان در استفاده از تبشیر و تبلیغ و

انذار و وعد و وعید شاهی است بر اینکه انسان خود را ضرورتاً شقی یا سعادت‌مند ندیده و برای دوری از شقاوت و رسیدن به سعادت به امور فوق نیاز دارد و دست می‌یازد (طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۹۱).

روایت "اعملوا فکل میسر لما خلق له" نیز در منابع شیعی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است و امام کاظم (ع) در پاسخ به این پرسش که معنای این روایت چیست می‌فرماید خداوند انسان و جن را برای اینکه او را بپرستند خلق کرده نه برای اینکه نافرمانی کنند و بعد می‌فرمایند... «فَيَسِّرْ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ فَأَلْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (صدوق، ص ۳۵۶). یعنی خداوند هر موجودی را که خلق فرموده همه وسایل و ابزاری که او را به کمال خود برساند در او فراهم ساخته است و معنای میسر فراهم آوردن اسباب رسیدن به غایت است و تحقیق در واژه میسر نیز ما را به همین معنا رهنمون می‌سازد. ریشه واژه فوق یسر به معنای انفتاح و سبک بودن آمده که در فارسی به راحتی در مقابل عسر و سختی می‌باشد (ابن فارس، ج ۶، ص ۱۵۵). گشایش و راحتی زمانی به دست می‌آید که همه چیز برای رسیدن به هدف فراهم و آماده باشد، از این رو میسر برای آنچه خلق شده است یعنی همه اسباب رسیدن به غایت خلقش در او موجود است لذا امام (ع) از این روایت چنین معنایی به دست می‌دهد نه معنای جبری که جبریون از آن استفاده می‌کردند.

غزالی نیز همین رأی را پذیرفته و این عقیده را که خوی انسان‌ها تغییرناپذیر است به گرایشات باطل نسبت داده که با بهانه سخن پیامبر که فرمود "فرغ الله من الخلق" (خدا از آفریدن فارغ گردید) گمان کرده‌اند منظور خلق و خوی انسان‌ها بوده و به این معناست که دیگر هیچ تغییری در آن اتفاق نمی‌افتد. وی این عقیده را با بسیاری از روایات پیامبر اکرم (ص) که انسان‌ها را به نیکو ساختن اخلاق فرمان داده یا برای تغییر انسان‌ها آنها را پند و ترغیب و بیم داده ناسازگار دانسته و معتقد است با استیلائی عقل و با تربیت حتی حیوانات وحشی را تأدیب نموده و تغییر اخلاق می‌دهند، بنابراین انسان‌ها ظرفیت و قابلیت تغییر اخلاق را دارند و این همه به کمک تربیت میسر می‌شود (غزالی، ج ۱، ص ۶۳).

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شاكلة

شاكلة، باطن و هویت انسان است که رفتار انسان براساس آن و همسرخ با آن انجام می‌شود، ولی برخلاف عقیده اشاعره و مفسران ایشان، انسان در ایجاد این شاكلة نقش اساسی دارد. اشاعره شاكلة را ماهیت و ذات انسان و مخلوق خداوند دانسته به‌طوری که انسان طبق آیه شریفه عمل کرده و گریزی ندارد. اما با توجه به مبنای امامیه در بحث جبر و اختیار و صرف نظر از مباحثی که در این زمینه به‌طور تفصیلی شده است در اینجا براساس دیدگاه اختیار به عواملی که در شکل‌گیری شاكلة نقش اساسی دارند اشاره می‌شود. امروزه نقش برخی عوامل قهری و خارج از اختیار و کنترل انسان در ایجاد شخصیت و هویت امری مسلم دانسته شده این عوامل اعم از عوامل بیرونی و عوامل درونی است. اما انسان خود در کنار همه این عوامل بیرونی و درونی نقشی اساسی در طراحی شاكلة خود دارد.

۱. عوامل بیرونی

منظور عواملی است که به‌طور قهری در شاكلة و شکل‌گیری هویت انسان تأثیر دارد و اختیار انسان در آن نقشی ندارد. عواملی همچون تاریخ و دوره تاریخی که در آن به دنیا آمده و زندگی می‌کند، محیط و جامعه‌ای که (شامل خانواده) در آن به دنیا آمده، جغرافیایی که در آن رشد کرده از مهم‌ترین عوامل خارج از انسان هستند که در شاكلة او نقشی مهم دارند. برخی از مکاتب فلسفی یا برخی نظریات جامعه‌شناسانه با مشاهده این عوامل و تأثیر آنها بر نوع زندگی و تفکر انسان‌ها به نوعی جبر جامعه‌شناختی (نظریات اگوست کنت و وبر) یا جبر تاریخی (مارکس و هگل) یا جبر فلسفی باور پیدا کرده و براساس نظریات آنها حقیقت اختیار انسان را نفی کرده‌اند و انسان را محصول تاریخ یا جامعه معرفی کرده‌اند. در این مکاتب، نقش عوامل بیرونی در ساخت پرداخت هویت انسانی بنیادین تلقی شده به‌طوری که برای انسان عملاً اختیاری در تعیین سرنوشت خود نمی‌گذارد. از این‌رو درک و فهم اندیشه، افکار، هنر و هویت افراد وابسته به درک دوره تاریخی و روابط اقتصادی - اجتماعی یا نوع جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. فرد آینه تاریخ و جامعه است و خود هیچ چیزی مستقل از آن ندارد و کاملاً متأثر از این موارد است و اختیار به معنایی که او را از سیطره تاریخ و

جامعه خارج سازد بی معناست. بسیاری از اندیشمندان معاصر این جبر تاریخی و جغرافیایی و جامعه‌شناختی را برنرفته و برای انسان صرف‌نظر از تأثیرات فوق، اختیار، توانایی‌گزینش و انتخاب قائل شده و انسانیت انسان را محصول عناصر اختیاری او دانسته که بدون آن با سایر موجودات تفاوتی نمی‌کند. بنابراین در اصل تأثیر عوامل بیرونی بر هویت و شاکله انسان تردیدی نیست اما باندازه‌ای نیست که اختیار و انتخاب انسان را سلب نماید. گرچه این عصر که با عنوان مدرنیته شناخته شده علیرغم شعار تکثرگرایی، سبک زندگی یکسانی را تولید کرده و با اشاعه این الگوهای رفتاری و روش‌های متنوع تبلیغی، آنها را تبدیل به هنجارهای رایجی کرده و سبب به‌وجود آمدن شاکله‌ای در فرد و اجتماع شده که اختیار انسان‌ها و قدرت انتخاب آنها برخلاف جریان جهانی راسل کرده است. البته همان‌طور که علامه از نظر فلسفی بیان کرده شاکله عصر مدرن علت تامه برای این رفتار و عمل انسان نیست بلکه تأثیر آن در حد اقتضاست، ولی به هر حال میزان اختیار انسان را بسیار پایین آورده و فرد احساس می‌کند که می‌تواند غیر آن را برگزیند ولی هیچ‌گاه به دلیل ذهنیت شکل گرفته و موانع اجتماعی به مرحله اقدام و عمل نمی‌رسد یا به ندرت این اتفاق می‌افتد.

۲. عوامل درونی

منظور عواملی هستند که در خود انسان بوده و از او جدایی نداشته است و به‌صورت قهری در شکل‌گیری شاکله و هویت انسان تأثیر گذارند. ژن‌ها که حامل و انتقال دهنده برخی صفات و ویژگی‌های نسل‌های پیشین به نسل‌های بعدی هستند یکی از مهم‌ترین این عوامل غیر اختیاری هستند. ویژگی‌های بیولوژیکی و بنیه بدنی نیز از این عوامل اند. برخی از نظریات زیست‌شناسانه نیز بر مبنای نقش این عوامل غیر اختیاری در هویت انسان به نوعی جبر بیولوژیک اعتقاد پیدا کرده و اختیار انسان در این تئوری‌ها نفی شده است و عملاً هویت انسان در گرو این عوامل غیر اختیاری بوده و اختیار و انتخاب مطابق اقتضات بیولوژیکی انسان صورت می‌گیرد. اما در نقد این تئوری نیز گفته شده تأثیر ویژگی‌های بیولوژیکی در رفتار و شیوه زندگی افراد انکارناپذیر است، اما این همه در حد اقتضاء بوده نه در سطح علت تامه تا لازمه‌اش جبر و سلب اختیار باشد.

در دو دسته عوامل فوق به نقش عوامل غیراختیاری پرداختیم و ثنوری‌هایی که تنها انسان را در چارچوب آن‌ها معنا کرده معمولاً در نهایت به نوعی جبر رسیده و اختیار انسان صرفاً احساسی است که انسان در خود می‌بیند ولی در واقع هیچ اختیار و انتخابی صورت نمی‌پذیرد.

۳. عمل و رفتار

همان‌طور که عمل انسان مبتنی و براساس شاكلة‌اش است، درمقابل اعمال نیز خود بر شکل‌گیری شاكلة نقش مهمی دارد. منظور از عمل نیز افعال ارادی انسان است که از روی قصد و نیت و غرض صورت می‌گیرد و بنابراین شامل افعال غیر ارادی یا افعالی که دارای قصد و نیت نباشد نمی‌شود. رفتار و اعمال فرد وقتی تکرار شده و به صورت عادت در آید، به صورت ملکه برای جان (نفس) انسان در آمده و به عبارت دیگر تبدیل به ملکه نفسانی برای نفس می‌شود. ملکات نفسانی عبارت است از صفاتی که بر اثر اصرار و تکرار انسان بر عملی در نفس او حادث شده و رسوخ می‌یابد (معجم الوسیط، ذیل واژه ملکات) و برخی اضافه کرده که این رسوخ صفات در نفس به گونه‌ای است که به جوهر نفس تبدیل شده و قابل زوال نیست (فیض، انوارالحکمه، ص ۳۲۰). بنابراین اعمال انسان در شکل‌گیری شاكلة نقشی مهم ایفا می‌کند.

شاكلة قبل از عمل و نیت به صورت امری بالقوه بوده که ظرفیت هر گونه شکلی را دارد ولی با افعال و سایر عوامل تأثیرگذار شاكلة فعلیت پیدا می‌کند و کیفیتی به دست می‌آورد که اعمال طبق آن انجام می‌پذیرد و از آن تخلف نمی‌کند البته در ادامه بیان خواهد شد این موافقت عمل با شاكلة به نحو اقتضاست نه به صورت علت تامه. نسبت شاكلة و اعمال نسبت قوه و فعل است یعنی شاكلة انسان با آغاز عمل شروع به شکل‌گیری می‌کند و با گذشت زمان و شکل‌گیری عادات و تبدیل عادات به ملکات نفسانی، شاكلة به صورت نسبی شکل می‌گیرد تا جایی که شاكلة و هویت انسان تحقق نسبتاً تامی پیدا می‌کند و تغییر آن گرچه امکان دارد ولی احتمال تغییر در واقعیت به شدت کاهش می‌یابد و میل به صفر پیدا می‌کند. روایاتی که احتمال تغییر در هدایت انسان‌ها را پس از چهل سالگی بعید دانسته تأییدی بر همین نظر بوده که با شکل‌گیری نسبتاً تام شاكلة، اعمال و رفتارهای او براساس شاكلة انجام شده و تغییر در آن به

دشواری صورت پذیرفته است. توجه به سنین پایین در نظام تربیتی اسلام نیز به دلیل امکان شکل‌پذیری انسان در این سنین بوده و روایاتی که یادگیری در نوجوانی را به حکاکی بر سنگ تشبیه نموده که در طول گذر زمان محو نمی‌گردد از همین واقعیت ناشی شده که شاکله و هویت انسان در این بخش از عمر هنوز به صورت بالقوه بوده است و با تربیت فعلیت می‌یابد. از این رو می‌توان گفت تا هنگام مرگ در حال تحقق تام شاکله خود هستیم گرچه شاکله در بخش کودکی و نوجوانی و جوانی هنوز شکل نگرفته و با اعمال و رفتار خود در حال ساختن آن هستیم و در بخش‌های میانی و پایانی زندگی شاکله تقریباً شکل نهایی خود را پیدا می‌کند و هنگام مرگ کار ساخت شاکله تمام می‌شود.

۳. ۱. انسان در گرو عمل

آیاتی که انسان و نفس او را مرهون عملش دانسته‌اند از جمله "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً" هر کسی در گرو دستاورد خویش است" (م.ثر/ ۳۸) و "كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ" (طور/ ۲۱) از آیاتی هستند که ارتباط انسان و عمل او را بیان داشته‌اند. رهن و مرهون و رهین در زبان عربی به معنای آن چیزی است که به عنوان وثیقه و گرو نزد کسی گذاشته می‌شود و در عوض چیزی از او قرض می‌کند و چون هر جا این کلمه به چشم بخورد تصویری از معنای حبس و نگهداری به ذهن می‌رسد، لذا این کلمه در حبس هر چیزی نیز به کار رفته است، هر چند که ربطی به وثیقه نداشته باشد (مفردات راغب، ماده "رهن"). ابن منظور نیز از رهن معنای پیوستگی و لازم بودن و محبوس ساختن چیزی را بیان می‌کند و می‌گوید هر چیزی که دوام پیدا کند و ثبات حاصل نماید از واژه رهن استفاده می‌شود و بر این اساس "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً" و "كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ" (ابن منظور، ج ۱۳، ص ۱۹۰) یعنی هر انسانی با عمل خود قرین است و توسط آن محبوس می‌شود و به عبارت دیگر انسان به واسطه عمل خود شرایطی ایجاد می‌کند که در آن زندانی و در پيله عمل خود حبس می‌شود.

برخی مفاد این آیات را همراهی و ملازمت انسان با اعمال نیک و بدش دانسته که هیچ انفصالی بین انسان و عملش پیدا نمی‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۷، ص ۱۷۰، همو، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۲) و برخی براساس سخن راغب در معنای

رهن، معنای رهن را در اینجا معنای استعاری حبس شده نزد خداوند دانسته و گفته‌اند انسان خود رهنی است حفظ شده نزد خداوند در مقابل اعمال نیک و بدش تا جزای آن را به او بدهد (طباطبایی، ج ۱۹، ص ۱۹) و در "کل نفس بما کسبت رهینه" نیز رهینه به معنای رهن است و مؤنث بودن آن به اعتبار مؤنث بودن نفس نیست زیرا رهن بر وزن فعلیل به معنای مفعول بوده و در این صیغه مؤنث و مذکر یکسان است بنابراین گویا فرموده "کل نفس بما کسبت رهن" و بآء هم در سه معنا به کار رفته مترادف با بآء فارسی یعنی همراه، بآء به معنای سبب و بآء به معنای در مقابل. معنای جمله بنا به گفته وی این است که: "هر نفسی در گرو است، با آنچه که کرده، یا به سبب آنچه کرده، یا در مقابل آنچه کرده است" (همان، ج ۲۰، ص ۱۵۲، به نقل از تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۵۴). همین معنا را جار الله تشبیه به عبد در اجتماع انسان‌ها آورده و می‌گوید نفس انسان نزد خداوند در مقابل عمل صالح در گرو است و خداوند عمل صالح را از انسان خواسته، در صورتی که انسان مبادرت به انجام عمل صالح ورزید، نفس او را آزاد و رها کرده و در صورتی که عمل صالح نداشت، نفس انسان در همان رقیبت و حبس باقی مانده و خلاص نمی‌گردد همانند موردی که فردی بنده‌اش را در مقابل قرضی که از دیگری گرفته به رهن گذارد در اینجا خودش را نزد خداوند به رهن گذارده است (نیشابوری، ج ۶، ص ۱۵۹). طبرسی نیز تقریباً همین معنا را پذیرفته و می‌گوید که منظور از کل نفس هر انسان کافر است که به دلیل کفرش در آتش جهنم محبوس است و دلیل آن را استثنای متقین در آیه دانسته "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْإِيمَانِ" که متقین محبوس نمی‌باشند (طبرسی، ج ۹، ص ۲۵۱). بنابراین انسان با اعمالش همراهی و ملازمت دارد و بین انسان و عملش انفکاک و جدایی وجود ندارد و انسان با همین اعمالش شناخته شده و در قیامت هم براساس اعمالش جزا داده می‌شود و از این روی طبرسی یکی از معانی آیه را این دانسته که با هر انسان آن‌گونه رفتار خواهد شد که استحقاق آن را دارد و طبق آنچه که انجام داده است مجازات می‌شود، اگر عبادتی انجام داده است ثواب آن را می‌بیند و اگر گناهی کرده است به مجازات آن می‌رسد و هیچکس را به خاطر گناهی که دیگری کرده است مجازات نخواهند نمود (همان، ص ۲۵۱)، نقش عمل در ایجاد شاكلة و هویت انسان که مبنایی برای پاداش و مجازات است روشن می‌شود.

۲.۳. انسان چکیده تلاش

از آیات دیگری که می‌توان از آن، نقش عمل در ایجاد شاکله و هویت را استفاده کرد، آیه شریفه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»: «و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست» (النجم / ۳۹). علامه طباطبایی این آیه را جزء آیات کلیدی به‌شمار آورده، زیرا پیوند عمل و عامل را در قیامت ترسیم کرده و خطوط کلی سیر سالکان کوی هستی و نیز مدار پاداش و کیفر را بیان می‌کند و آنرا از غرر آیات در سوره نجم دانسته است (ترجمه المیزان، مقدمه، ص ۲۹).

راغب کلمه "سعی" را به راه رفتن تند و سریع طوری که به حد دویدن نرسد معنا کرده است و می‌گوید در مطلق کوشش و جدیت در هر کاری نیز به‌طور استعاره به کار می‌رود (راغب، ص ۲۳۸).

حرف لام در عربی در چند معنا به کار رفته از جمله وقتی بخواهیم مالکیت (حقیقی یا اعتباری) چیزی نسبت به چیزی را بیان نماییم، در این آیه مالکیت انسان نسبت به کوشش و عملش با حرف لام نشان داده شده است. علامه طباطبایی لام را در اینجا بیان کننده مالکیت حقیقی دانسته یعنی مالکیت انسان نسبت به عملش از نوع ملکیت‌های اعتباری مانند ملکیتش نسبت به خانه و فرش و همسر و فرزند که به معنای جواز تصرف باشد نیست بلکه انسان مالک حقیقی اعمالش است و عمل از او جدا نشده و در دنیای پس از مرگ نیز این اعمال با اوست و از او جدا نمی‌شود همانند اجزا و جوارح انسان که از او جدا نبوده و نفس مالک حقیقی آنهاست (طباطبایی، ج ۱۹، ص ۴۷). بنابراین تلاش و کوشش و عمل انسان جزء جدا ناپذیری از انسان و مانند همه اجزاء حقیقی نفس شده و این عبارت دیگری از شاکله است. و از این رو برخی با استناد به همین آیه خلاصه کتاب انسان را همان صفحه نفس ناطقه وی دانسته و حقیقت و فعلیت هر فردی را وابسته به شالوده و ملکات اخلاق وی دانسته و از دلایل متقنی در رد عقیده اشاعره در مسئله جبر است (امین، ج ۷، ص ۲۸۵) و در قیامت براساس همین آیه تمام ملکات و حسنات و اعمال انسان به یک صورت نزد وی جلوه‌گر می‌شود (همان، ج ۱۵، ص ۲۵).

بر اساس همین معنا آیه شریفه «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» که سعادت و شقاوت انسان را در پی دارد همان اعمالی است که انسان در دنیا داشته و اینکه خداوند طائر هر کسی را ملازم با گردن هر کسی می‌سازد یعنی قضای الهی مبنی بر اینکه هر

عملی به عاملش برگردد و خیر و شرش به همو برگردد و این آیه اثبات می‌کند که سعادت و شقاوت هر کسی از روی اعمال نیک و بدش که با اختیار انجام داده تعیین قطعی می‌گردد و هیچ خطایی در این جهت رخ نمی‌دهد بنابراین با دیدگاه جبر و اینکه سعادت و شقاوت انسان‌ها ازلی بوده و عمل انسان‌ها در آن تأثیری ندارد به هیچ وجه مطابقت ندارد (طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۵).

۳.۳. تجسم اعمال و شاکله

موضوع تجسم اعمال که مورد پذیرش بسیاری از حکما و اندیشمندان مسلمان قرار گرفته و بسیاری از آیات (طه/۱۲۵ و...) روایات (خمینی، ص ۳۳ و...) نیز آن را تأیید می‌کند با موضوع شاکله ارتباطی محکم می‌یابد. بنابر دیدگاهی که تجسم اعمال را از انحصار حیات آخرت و معاد در آورده و معتقد است که انسان در همین دنیا دارای دو ساحت ملکی و ملکوتی بوده و عرصه ملکوتی او عالم برزخ اوست که در همین دنیا وجود دارد و پس از مرگ نیز انسان با همین صورت برزخی در عالم برزخ قرار می‌گیرد تا در قیامت، دوباره بدن عنصری هم پیدا کند، هر عملی که انسان انجام می‌دهد (البته با توجه به نیتی که در انجام دارد) ملکوت و برزخ انسان را می‌سازد، زیرا هر اخلاق و عملی و هر ملکه نفسانی صورت برزخی ویژه‌ای دارد که ملکوت انسان به همان صورتی در می‌آید که نیت و عمل کرده است (نگاه کنید به: خمینی، ص ۱۴؛ صدرالمتهین، ج ۹، ص ۲۲۹؛ چیتیک، ص ۱۳۵ به بعد). صورت برزخی انسان و شکل نفس در برزخ تابع شاکله انسان است و شاکله خود تابع ملکات نفسانی و اخلاق باطنی است. هر فعلی صورت برزخی دارد چنانچه غیبت همانند گوشت برادر زنده خوردن است و ربا آتش است و از این قبیل و وقتی این اعمال تکرار شد و به صورت ملکه برای نفس درآمد آنگاه شاکله که شکل و صورت مجموعی این ملکات است تحقق می‌پذیرد و به هر میزانی که شاکله تحقق پیدا کرده، اعمال انسان براساس این شاکله صورت می‌پذیرد و تحت تأثیر آن صادر می‌شود. از این رو صدرالمتهین آیه شریفه شاکله را تأییدی بر تجسم اعمال دانسته (ملاصدرا، ج ۹، ص ۲۲۷) و معتقد است آیه بیان‌کننده سنخیت میان باطن و اعمال انسان بوده، لذا هر گفتار و فعلی که از بعد و جهت انسانی انسان سر می‌زند، شکل انسان به او داده و هر فعلی که از طبیعت خبیث و پلید

انسان سر می‌زند به ریشه و اصول این صفات رذیله که حیوانی است برمی‌گردد و به همین جهت هر انسانی به نهایت سعی و اعمال خود رسیده و با آنچه در دنیا دوست داشته در آخرت محشور می‌گردد و روایت «لو أحب أحدكم حجرا لحشر معه» "اگر کسی حتی سنگی را دوست داشته باشد با آن محشور می‌شود" نیز مؤید این نظر است (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۳۶۹) و چون بدن به ویژه بدن اخروی قالبی برای نفس است، انسان در قیامت به صورت هیئت و شکل نفس خود محشور می‌گردد و آیه شریفه "اذا الوحوش حشرت" نیز بر حشر همین انسان‌هایی که صورت حیوانی به خود گرفته‌اند دلالت دارد (همو، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۲۷). برخی نیز اصل سنخیت بین علل (اعم از طبیعی و الهی) و معلول‌ها را اصلی عقلی و برهانی دانسته و از آیه شاکله همین سنخیت بین نفس و اعمال را استفاده کرده است (خمینی، ج ۴، ص ۴۷۶).

شاید روایاتی که انسان گمراه را پس از چهل سالگی قابل هدایت ندانسته گرچه اطلاق روایات دیگر نفی مطلق نکرده و جا را برای توبه و بازگشت باز دانسته، همین باشد که انسان در این سن شاکله‌اش شکل گرفته طبق آن عمل می‌کند و کمتر اتفاق می‌افتد که شاکله در این سن تغییر یابد گرچه محال نیست. روایاتی که ارتکاب گناه را مانند تکه سیاهی تشبیه کرده که در قلب (جان) انسان افتاده که اگر توبه کند از بین رفته و اگر توبه نکند و به ارتکاب گناه ادامه دهد این سیاهی پیوسته افزایش می‌یابد تا جایی که تمام سفیدی قلب را می‌پوشاند و این فرد دیگر به خیر و نیکی در نمی‌آید (کلینی، ج ۳، ص ۳۷۵)، نیز تأثیر گناه بر شاکله را نشان می‌دهد که در اثر تکرار و تبدیل به ملکه قلب انسان تغییر محتوا داده و پس از آن امکان برگشت سلب می‌گردد.

۳. ۴. نحوه ارتباط شاکله و عمل

ارتباط بین شاکله و عمل چه نوع ارتباطی است؟ آیا رابطه علیت برقرار است یا صرفاً اقتضا است و به حد علت تأمه نمی‌رسد. علامه معتقد است این ارتباط از حد اقتضا بالاتر نمی‌رود و این‌طور نیست که انسان اختیاری در اعمال خود نداشته و شاکله علت اصلی عمل باشد، زیرا این جبر باطل است. بلکه بین شاکله و عمل رابطه اقتضا وجود داشته و اگر چه بسیار دشوار است که عمل از شاکله تخطی کند ولی محال نیست و

انسان اختیار دارد که غیر اقتضا شاكلة عمل کند. اما به نظر می‌رسد اگر برخی عوامل ساخت شاكلة در اختیار انسان قرار داشته باشد و انسان شاكلة خود را بسازد، حال اگر رابطه شاكلة و عمل علت تامه هم باشد منجر به جبر نمی‌شود زیرا عنصر اختیار قبلاً در شاكلة به کار رفته و انسان با اختیار خود سبب به وجود آمدن شاكلة می‌شود و از این رو منافاتی با اختیار ندارد و قاعده معروف "اضطراری که خود به دلیل اختیار به وجود می‌آید منافاتی با اختیار انسان ندارد" در اینجا جاری می‌شود.

۴. نیت

در اندیشه اسلامی یکی از مهم‌ترین عوامل شکل دهنده به شاكلة انسان، نیت، قصد، اراده و انگیزه عملی است که فاعل انجام می‌دهد. در فلسفه اخلاق دو موضوع حسن فعلی که مربوط به حسن و قبح نفس افعال بوده و حسن فاعلی که مربوط به نیت و انگیزه فاعل است و ارتباط این دو با یکدیگر مورد بحث قرار می‌گیرد. نیت حالت و صفتی برای قلب است که بین علم و عمل قرار گرفته، علم به اینکه چه کاری می‌خواهد انجام دهد قبل از نیت و اراده تحقق پیدا کرده و عمل و کار پس از اراده تحقق می‌یابد (کاشانی، ج ۸، ص ۱۰۶). نیت اساساً جدا کننده عمل جبری از اختیاری است، انسان مجبور نیتی برای انجام فعل ندارد جز جبری که او را وادار به عمل ساخته است اما انسان مختار برای انجام عمل خود انگیزه‌های مختلفی دارد، نیت منفعت، دلسوزی و عاطفی، انتقام، حسد، خیرخواهی، رضایت خدا و... هیچ عملی بدون داشتن نیتی تحقق نمی‌یابد. نیت تابع حالت نفسانی و امری درونی و از اعماق ضمیر و اندیشه انسان شکل می‌گیرد و در آموزه‌های اسلامی نقشی کلیدی در اعمال و عبادات داشته و در نظام تربیتی اسلام محور همه رفتارهاست و مؤمنان پیش و بیش از عمل به داشتن نیت نیکو توصیه شده‌اند. اخلاص در عمل که از بالاترین مراتب انسان موحد است به معنای داشتن نیت الهی و قرب به خدا در اعمال است آیه شریفه "ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداه والعشی یریدون وجهه" نیت وجه الهی در اعمال را بیان می‌کند (انعام/۵۲). فیض سرّاهمیت و ترجیح نیت بر عمل را این دانسته که اطاعت از دستورات دینی برای تغییر قلب و تبدیل صفات قلبی است که انسان از درون تحول پیدا کند نه صرف یک سلسله

اعمال بدنی که تأثیری در قلب نداشته باشد. از این رو نیت که مربوط به قلب و عمل قلبی است بر اعمال بدنی برتری پیدا می‌کند (همان، ج ۸، ص ۱۱۲).

بر اساس روایت مشهوری که همه فرق اسلامی نقل کرده‌اند اعمال انسان بستگی به نیت انسان دارد "انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوى" (بخاری، ج ۱، ص ۲۱ و ج ۸، ص ۱۷۵؛ کاشانی، ج ۸، ص ۱۰۲) به این معنا که یک عمل با دو نیت دوجور عمل ساخته و حکم واحد ندارد. نماز با نیت قرب به خدا و انجام تکلیف، اطاعت الهی و مقبول می‌گردد، ولی با نیت خودنمایی معصیت تلقی می‌شود بنابراین هویت همه اعمال با نیت عامل گره خورده و معلوم می‌شود. تأثیر نیت در شاکله به حدی است که در برخی روایات در تفسیر شاکله در آیه شریفه "کل يعمل علی شاکلته" گفته‌اند "علی نیته" یعنی عمل انسان بر اساس نیتش تحقق می‌یابد (کلینی، ج ۳، ص ۱۳۶). و در برخی روایات نیت فرد با ایمان از عملش برتر و نیت فرد کافر از عملش بدتر شناخته شده (همان، ص ۱۳۴) و در برخی دیگر سر جاودانگی اهل جهنم در جهنم این دانسته شده که نیت آنها در دنیا این بوده که تا ابد نافرمانی الهی نمایند و به دلیل داشتن چنین نیتی در عذاب الهی جاودان می‌مانند و همچنین اهل بهشت به دلیل اینکه نیت آنها این بوده که تازمانی که زنده بمانند از خداوند اطاعت نمایند، در بهشت جاودانند (همان، ص ۱۳۵).

حضرت امیر(ع) در پاسخ فردی که می‌گوید برادرم خیلی دوست داشت در این جنگ با ما بود می‌فرماید آیا قصد و نیت برادرت این بود که با ما باشد و وی پاسخ مثبت داده و حضرت می‌فرماید او در این جنگ با ما حضور و مشارکت داشته است (نهج البلاغه، خطبه ۱۲). نیت شاکله‌ای برای انسان ایجاد کرده که یا با بهشت تناسب دارد یا با جهنم و از این رو برخی تفسیر شاکله به نیت را دارای لطافت دانسته زیرا نیت که از اعتقاد انسان سرچشمه و شکل می‌گیرد، به عمل انسان صورت و شکل می‌دهد و انسان را مقید می‌سازد و شاکله یعنی همین امر مقید و به همین دلیل نیت "نفس عمل" یا "برتر از عمل" شناخته شده زیرا جهت و راستای عمل از نیت ناشی می‌شود (نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۱۴). در روایتی که ابوداود از پیامبر(ص) به نقل از ام سلمه آورده می‌فرماید "یحشرون علی نیاتهم" (کاشانی، ج ۸، ص ۱۰۵) و عین القضاء همین را به صورت یحشر الناس یوم القیمه علی نیاتهم نقل کرده است (نامه هشتم، ج ۱، ص ۶۲) "انسان‌ها در روز قیامت مطابق نیت‌هایشان محشور می‌شوند". با توجه به جایگاه نیت در کلیت تعالیم

اسلامی وقتی از امام صادق (ع) در باره نماز خواندن در کنیسه پرسش می شود حضرت آن را جایز شمرده و برای جواز آن به آیه "قل کل يعمل علی شاکلته..." استناد می فرمایند (همان، ص ۲۱۴ و شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۲۳).

البته ناگفته نماند که نیت نیز به نوبه خود تابع شاکله انسان بوده و از عمق جان شکل می گیرد و اینطور نیست که صرفاً با خطورات ذهنی یا با گفتن ها بدون تحول در حالات درونی و نفسانی شکل گیرد. در بسیاری از موارد با خود می گوئیم که این فعل را برای خدا انجام می دهم ولی وقتی خود و انگیزه های خود را دقیق محاسبه می کنیم و می سنجم روشن می شود که انگیزه های دیگری در کار بوده است و این نشان می دهد نیت بر اساس شاکله و هویتی که انسان پیدا کرده شکل می گیرد. بنابراین ارتباط شاکله و نیت ارتباطی دوسویه و متقابل است، نیت در شکل گیری شاکله نقش اساسی دارند و شاکله های متفاوت، نیت متفاوتی در پی دارند، از این رو اصلاح نیت نقشی مؤثر در اصلاح شاکله دارد اما تنها عامل مؤثر نبوده و عواملی دیگر نیز در اصلاح شاکله نقش دارد.

۵. تعقل

خرد نیز در تعیین شاکله انسان نقش اساسی دارد به این معنا که به کار بردن عقل و خرد اعم از حوزه عقل نظری که با حوزه هست ها و اموری که در اختیار انسان نبوده سروکار دارد و عقل عملی هم با عرصه بایدها و اموری که در حیطه اختیار انسان است سروکار دارد که در شکل گیری شاکله نقش مهمی دارند. تعقل و به کارگیری عقل در انجام کارها و بهره مندی از آن در زندگی به تدریج انسان را به صورتی می سازد که در همه سطوح مختلف نظری و عملی، ادراکات عقل را مورد توجه قرار دهد و همه اعمالش نیز در سایه عقل صادر می شود. از این رو خردورزی برای انسان شاکله سازی می کند و پس از ساخت شاکله، انسانها براساس شاکله ساخته شده به طور عادی عمل کرده به صورتی که خود نیز گاهی توجهی به این امر ندارد.

عقل به عنوان نقطه تمایز انسان با سایر موجودات در هر صورت در زندگی انسان ایفای نقش می کند، اما میزان به کارگیری آن در عرصه زندگی در برابر تمایلات و تقلیدها و نیز بهره مندی از هر یک از ابعاد عقل (عقل جزئی، عقل ابزاری، عقل کلی)،

سبب می‌شود شاکله‌ای خاص برای او پیدا شود. هستی از عقل پدید آمده و هیچ چیزی در عالم از عقل برتر نبوده و انسان نیز در این سیر زندگی به سمت عقل کل رهسپار بوده و هدف از فیلسوف نیز همین است که عالمی عقلی شبیه عالم بیرون گردد. از این رو در روایات هیچ خلقی نیکوتر از عقل آفریده نشده (کلینی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۲۵) و هر کس به میزان عقلی که دارد پاداش داده می‌شود (همان، ص ۱۲، ح ۷) و حتی میزان سنجش اعمال نیکو و عبادات بر اساس اندازه عقل و خرد فرد تعیین می‌گردد (همان، ص ۱۲، ح ۸). زیادی عبادات ملاک و معیار پاداش نیست بلکه عقل معیار پاداش است (همان، ص ۲۷، ح ۱۹). این همه نشان می‌دهد که عقل برای انسان هویت و شاکله‌ای می‌سازد که بر اساس آن عمل می‌کند و پاداش و مجازات می‌بیند. هویت عقلی نوعی از شاکله است که موضوع مقاله دیگری است که ارائه خواهد شد.

۶. ایمان به غیب

واژه قلب در آیات و روایات زیادی آمده که ابعاد گوناگونی دارد و موضوع پژوهش‌های مختلفی قرار گرفته است. قلب همان نفس انسانی است که تمام ادراکات انسانی مربوط به آن است و انواع درک و فهم‌ها به آن منتهی می‌شود و منظور عضو مشهور بدن نیست (طباطبایی، ج ۱۵، ص ۳۱۸). ایمان از ریشه امن به معنای ایمن بودن گرفته شده و به معنای اطمینان یافتن نفس می‌باشد. ایمان به غیب و ایمان به خدا یعنی نفس به وجود خداوند و حضور و تسلط او بر همه موجودات و حکمت او اطمینان دارد. در مقابل ایمان، کفر قرار دارد که در یکی از معانی آن انکار مطلق غیب است. ایمان در نفس انسان تأثیرات بنیادینی نهاده و به همین دلیل هویت و شاکله مؤمن به واسطه ایمان تغییر اساسی می‌یابد. در مقابل، کفر نیز با تأثیر در شاکله آن را تغییر می‌دهد. طبق آیات اول تا دهم سوره بقره انسان‌ها از جهت اینکه آیا ایمان آورده یا خیر سه گونه‌اند: مؤمن، کافر و منافق. این تقسیم سه‌گانه مربوط به شاکله انسان‌هاست و هر شاکله نیز ویژگی‌های خاصی دارد. ایمان سبب می‌شود تا فرد بصیرت یافته و حقایق را مشاهده کند و هیچ خوف و اندوهی نیز نداشته باشد اما کفر و نفاق سبب می‌شود قلوب آنها یعنی نفس و مرکز ادراکات آنها مهر زده شود و نتوانند حقایق را بفهمند و در مقابل چشم فرد نیز پرده‌ای افکنده شده که حقیقت را نمی‌بیند و گوش نیز حرف

حق را نمی‌شنود. کفر سبب می‌شود که انذار هیچ تأثیری در نفس کافر نداشته باشد و ایمان نیاورد و نفاق نیز موجب می‌شود تا فرد در گمشدگی خاصی قرار گیرد و حتی گمان می‌کند اصلاح‌گر است در حالی که کارش فسادآمیز است. منافق دو چهره می‌شود زیرا با مؤمنان سخنانی در شأن و باور آنها به لب آورده با کافران نیز همراهی کرده (آیات/ ۸ تا ۱۴ بقره و آیات سوره منافقون در همین ارتباط است) بنابراین شاکله حتی فردی که عقل جزیی و محاسبه‌گر را به کار برده اگر ایمان نداشته باشد، شاکله‌اش با فردی که ایمان دارد متفاوت خواهد بود و این فرد با عقل جزیی به رویت و مشاهده حق می‌رسد ولی برای دیگری همین عقل جزیی حجابی برای مشاهده حقیقت می‌شود از این رو شاکله این دو تفاوت می‌کند.

ترکیبی از عوامل فوق در به وجود آمدن شاکله‌ای برای انسان ایفای نقش می‌کند و اینطور نیست که در انسان چند شاکله باشد بلکه حاصل جمع همه این عوامل و ویژگی‌های درونی و بیرونی است که یک شاکله منحصر به فرد برای انسان ساخته و هر فردی را غیر فرد دیگری ساخته و هویتی مستقل و منحصر به فرد به او داده است و همین شاکله است که اعمال هر انسانی بر اساس آن صورت می‌پذیرد. از این رو علامه می‌گوید اتصال‌ایه شریفه "كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ" به آیه "وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا" و نیز واقع شدنش در سیاق این معنا که خدای سبحان مؤمنان را بهره داده و باقرآن کریم و دعوت حقه‌اش شفا می‌دهد و از همین راه ستمگران را خسران می‌بخشد، این احتمال را به ذهن نزدیک می‌کند که مراد از شاکله، شاکله به معنای "شخصیت روحی" است که از مجموع غرائز فرد و عوامل خارجیش به دست می‌آید" (طباطبایی، ج ۱۳، ص ۱۸۹).

دیدگاه فلسفی - عرفانی به شاکله

ابن عربی برای انسان مقاماتی بر شمرده که "مقام نفس" و "مقام قلب" دو مقامی است که انسان سالک به حسب سلوکش در آن قرار می‌گیرد. مقتضای طبیعت مقام نفس روی گردانی از حق و مأیوس شدن از حق است و مقتضای مقام قلب شکر و صبر است. وی شاکله در آیه مورد اشاره را به معنای اخلاق و ملکه‌ای که انسان از مقامی که در سلوک انسانی پیدا کرده دانسته از این رو کسی که در مقام نفس قرار دارد، اخلاق و

ملکات نفسانی اش (شاکله اش) به مقتضای طبیعت نفس شکل گرفته و عملش نیز بر اساس همین شاکله یعنی اعراض و یأس از حق صورت می‌پذیرد و کسی که در مقام قلب قرار گرفته باشد اخلاق و ملکات نفسانی اش (شاکله اش) دارای ویژگی نیکویی است که به مقتضای آن یعنی شکر و صبر عمل می‌کند. "قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ أَي: خَلِيقَتِهِ وَ مَلِكْتِهِ الْغَالِبَةُ عَلَيْهِ مِنْ مَقَامِهِ فَمَنْ كَانَ مَقَامَهُ النَّفْسِ وَ شَاكِلَتَهُ مَقْتَضِي طَبَاعِهَا عَمَلٌ مَا ذَكَرْنَا مِنَ الْإِعْرَاضِ وَ الْيَأْسِ وَ مَنْ كَانَ مَقَامَهُ الْقَلْبِ وَ شَاكِلَتَهُ السَّجِيَّةَ الْفَاضِلَةَ عَمَلٌ بِمَقْتَضِيهَا الشُّكْرِ وَ الصَّبْرِ فَارْبُكُمُ أَغْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا مِنَ الْعَامِلِينَ عَامِلِ الْخَيْرِ بِمَقْتَضِي سَجِيَّةِ الْقَلْبِ وَ عَامِلِ الشَّرِّ بِمَقْتَضِي طَبِيعَةِ النَّفْسِ فَيَجَازِيهِمَا بِحَسَبِ أَعْمَالِهِمَا" (تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۳۸۸).

صدر المتألهین نیز در تفسیر آیه شریفه، ابتدا بحثی انسان‌شناختی در باره سیر و هویت انسان دارد و بر اساس حرکت جوهری معتقد است انسان از هنگام نطفه بودن تا تولد و سپس سایر مراحل زندگی تا مرگ پیوسته در حال تحول و انتقال توأمان نفس و بدن و تطور از منزلی به منزل دیگر و حالی به حالی دیگر و صفتی به صفت دیگر بوده است و تمام این مراحل به حسب طبع و جوهرش بوده و هیچ امر اتفاقی و عرضی در کار نبوده است (صدر المتألهین، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۶۹). پس از مرگ و از بین رفتن زندگی دنیایی، بدن منحل و تجزیه شده به تدریج به اجزای زمینی و قوه برگشت می‌کند و نفس نیز به موطن اصلی و غایت قصوای خود باز می‌گردد. بنابراین هر یک از نفس و بدن به موطن و غایت طبیعی و ذاتی خود که همان مبدئی است که سیر و سفر را از آن آغاز کرده‌اند برمی‌گردند و مقتضای رحمت خداوندی است که هر چیزی را در بالاترین مراتبی که سزاوارش است قرار می‌دهد و جایگاه طبیعی نفوس و ارواح انسانی، عالم آخرت است که باطن و غیب این عالم ظاهر است و در صورتی که سیئات و ملکات سوء انسان مزاحمتی نداشته باشد، نفوس انسانی به مبادی و موازن نورانی مختلفی که از آن جدا شده‌اند برمی‌گردند. وی با استناد به آیه شریفه شاکله، نفوس صالحی که مورد رضایت پروردگار بوده را در زمره ملائکه محشور دانسته و نفوس شقی و بدکار را به همراه شیاطین محشور دانسته که از باب الهی طرد شده و تا زمانی که به جایگاه اصلی خود برنگردند آرامش نمی‌یابند (همان، ص ۱۷۰). شاکله با آنچه در فلسفه به نام صورت نوعیه نفس خوانده می‌شود قابل انطباق است. صورت نوعیه نفس صورتی است که در اثر سیر

اشتدادی به خودمی گیرد، در این سیر نفس از قوه به فعلیت رسیده با ادراکات خود متحد می شود و از آنجا که اعمال اختیاری در پی علم و اراده صادر می شود با تکرار عمل تبدیل به ملکه ای عاری از ابعاد مادی برای نفس شده و به صورت یک حقیقت مجرد نفسانی ظهور می یابد و به همین دلیل ملکات نفسانی از سنخ ادراکات بوده و در نتیجه عمل نیز همچون علم در ساختن جوهر وجودی انسان ایفای نقش می کند (لالائی و دیگران، ص ۴۴).

نتیجه

می توان گفت مراد از شاكلة "شخصیت انسان" است که به "هویت" تعبیر نمودیم و عبارت است از مجموعه عوامل طبیعی، جغرافیایی، فیزیولوژیکی، تاریخی، عمل، نیت و انگیزه، خردورزی که فردیت انسان را ساخته و به هر فردی هویتی ممتاز و مستقل از دیگران می بخشد که در مجموع شبیه به هیچ فرد دیگری نیست مگر در کلیات که انسان ها شباهت های کلی با یکدیگر دارند. می توان از شاكلة به عنوان نظریه محوری اسلام در ارتباط با فلسفه تعلیم و تربیت، نظام تربیتی و اخلاقی اسلام یاد کرد که لازم است در باره چیستی و شیوه شکل گیری و عوامل مؤثر در شکل گیری آن، انواع شاكلة مطالعات بنیادینی صورت بگیرد. بسیاری از مباحث روان شناسی و جامعه شناسی در باره شخصیت و عوامل تأثیرگذار در شخصیت در این تحقیق مورد بهره برداری قرار می گیرد و روش های تجربی در این تحقیق به اعتبار اینکه اجزا و فرایند تکوین شخصیت را تبیین می کنند بسیار مورد استفاده است.

یادداشت

۱. الشاکلة هی السجیة سمی بها لتقیدها الإنسان أن یجری علی ما یناسبها و تقتضیه.
۲. إن أحدکم یعمل بعمل أهل الجنة فیما یدو للناس حتی ما یکون بینها و بینة إلا ذراع، فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل النار فیدخلها، و إن أحدکم لیعمل بعمل أهل النار فیما یدو للناس حتی ما یکون بینها و بینة إلا ذراع، فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل الجنة فیدخلها.

منابع

- قرآن کریم با ترجمه فولادوند.
نهج البلاغه.
- ابن حنبل، اصول السنه، سوريه، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۲۳ق.
- ابن منظور، لسان العرب، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ق.
- ابن فارس، احمد، معجم مقائيس اللغة، دارالفكر، بيروت، بی تا.
- البخاری، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاری، لبنان، بيروت، مؤسسه التاريخ العربي، بی تا.
- امين، سيده نصرت، مخزن العرفان در تفسير قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
- بحرانی، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن، تهران، بنياد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- جصاص، احمد بن علي، أحكام القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۰۵ق.
- چتيك، ويليام، عوالم خيال، ترجمه كاكايبی، تهران، هرمس، ۱۳۸۴.
- خمينی، روح الله، چهل حديث، چ ۲۸، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينی، ۱۳۸۲.
- خمينی، مصطفى، تفسير القرآن الكريم، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينی، ۱۴۱۸ق.
- درويش، محيی الدين، اعراب القرآن و بيانه، چ ۴، سوريه، دارالارشاد، ۱۴۱۵ق.
- الراغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، المطبعة التقدم العربي، ۱۳۹۲ق.
- صدرالمتالهيّن، محمد، الاسفار الاربعه، چ ۲، قم، مكتبه المصطفوي، ۱۳۶۸.
- _____، تفسير القرآن الكريم، تحقيق خواجوي، چ ۲، قم، بيدار، ۱۳۶۶.
- صدوق، التوحيد، قم، جامعه مدرسين، ۱۳۹۸ق.
- _____، عيون اخبار الرضا، ج ۲، تهران، نبوغ، ۱۳۹۲.
- طباطبايي، محمد حسين، الميزان، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۹۳ق.
- الطبرسي، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، مكتبه العلميه الاسلاميه، بی تا.
- طريحي، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، تهران، انتشارات كتابفروشي طراوت، ۱۳۷۵.
- طوسي، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام.

- عبدالقادر، حویش، بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
- عبدعلی بن جمعه، العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقین، تحقیق محلاتی، ج ۴، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- عبدالحلیم، منتصر، ابراهیم انیس، المعجم الوسیط، نرم افزار مکتب الشروق الدولیه، الطبعة الرابعة، قاهره، ۲۰۰۴.
- العسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۲ق.
- عین القضات، همدانی، نامه‌ها، منزوی و عسیران، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت، تهران، ۱۳۸۰.
- کاشانی، مولی محسن، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح غفاری، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، طهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۳۸.
- لالائی و دیگران، "هندسه تعامل ادراکات و نفس در ساختار و عملکرد شاکله"، دو فصلنامه علمی - پژوهشی انسان پژوهی دینی، سال نهم، شماره ۲۸، ۱۳۹۱.
- محمی الدین، محمد، تفسیر ابن عربی، تحقیق سمیر مصطفی رباب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه الامام امیرالمومنین، ۱۴۲۱ق.
- _____، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
- نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، إعراب القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.